



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه قبل

بعد از مبحث غنا به آلات و ابزار و ادوات لهو که امثال طبق و نی و این‌ها باشد پرداختیم و انساب این است که این را به طور مستقل قرار بدهیم و گفتیم که در بحث آلات لهو مهم‌ترین مبحث همان بحث استعمال و کار با آن‌ها و استفاده از آن‌ها در زدن و امثال این‌ها است. به دنبال آن بحث ساخت و نگهداری و خرید و فروش هم مطرح می‌شود. چهار بحث اصلی است البته بحث استعمال را که مطرح می‌کنیم در ادامه آن فروعی هم وجود دارد که بعداً بیان می‌کنیم.

همچنین گفتیم که این بحث با مبحث غنا در مقام طرح سؤال و بحث بینشان عموم و خصوص من وجه است و عنوان به حیث مستقلى دارد که قابل بحث است ولو اینکه در نهایت می‌رسیم به این که این هم درجایی حرام است که منتهی به آهنگ‌های مطرب شود ولی به هر حال عنوانش در مقام طرح بحث عنوان دیگری است. همان طور که جلسه قبل بیان کردیم حتی اگر قائل به این شدیم که این استعمال محرم مربوط به جایی است که صداهای غنائی تولید کند آنجا دو حکم حرمت وجود دارد:

۱: صدای غنائی هر طور تولید شود محرم است.

۲: این آلات مورد استفاده قرار گرفته است و حرام است. لذا عنوان مستقلى است و بین او و غنا من وجه است و حتی اگر در ماده اجتماع هم قائل به حرمت بشویم دو عنوان است و ممکن است از لحاظ فتاوا دو محرم باشد. اینجا از جاهایی است که فتاوا خیلی متفاوت است.

فتاویٰ علما در مورد استعمال آلات موسیقی

در مجموعه فتاوایی که آقای جلال زاده بین معاصرین جمع کرده‌اند، فتاوا متفاوت است. استفتائاتی که از مقام معظم رهبری و بعضی دیگر حتی آیت‌الله تبریزی شده، متوجه این است که استعمال این آلات مطلقاً حرام نیست و فقط در مقامی که در مجالس لهو و لعب باشد و از همان قبیل غنائی باشد حرام است.

آنچه در زورخانه می‌زنند یا در وقت ورزش برای تنظیم حرکات به کار می‌برند یا برای تشویق و ترغیب‌هایی که در مراسم ورزشی و سالن‌های ورزشی وجود دارد یا در جنگ و ریاضت و کاربردهایی از این قبیل که تولید آوا و



صدای غنائی نمی‌کند، ظاهر بعضی از فتاوا از جمله ایشان و به نظرم آیت‌الله تبریزی این است که حرمتی ندارد. در نکته مقابل هم کسانی ظاهر کلامشان حرمت مطلق است؛ مثلاً مرحوم آیت‌الله گلپایگانی و تا حدی آیت‌الله خویی ظهور کلامشان در این است؛ بنابراین دو قول الآن بالفعل در مسئله موجود است. البته در بین قدما این بحث مستقل مطرح نشده بلکه در ضمن بحثی مطرح شده است ولی قاعداً باید در بین قدما هم باشد. آیت‌الله مکارم هم در ضمن بحث دیگری مطرح کرده‌اند. ایشان در انوار الفقاهه قول اول را دارند؛ بنابراین دو قول وجود دارد:

۱: قول به حرمت استعمال مناهی و ادوات لهو و لعب و امثال این‌ها مطلقاً به عنوان مستقل و مطلقاً چه همراه و مولد آوازا و صداهای غنائی مطرب باشد و چه اینکه در مقامات دیگر به کار برود. ظاهر بعضی از قدما این باشد و در معاصرین هم مثل آیت‌الله خویی به این سمت مایل هستند.

۲: قول به تفصیل که کاربرد این‌ها درجایی که مولد آوازه‌های لهوی و غنائی باشد حرام است؛ اما در صورتی که این‌طور نباشد و در ورزشگاه‌ها برای تشویق ورزشکارها یا در زورخانه برای تنظیم حرکات ورزشی به کار می‌رود یا در جنگ برای ترغیب و تشجیع به کار برود یا اینکه در مقام نوعی معالجات به کار برود و شائیت اطراب در آن‌ها نباشد و یک آهنگ نرمی است و یک نوع آرامشی ایجاد می‌کند، این‌ها اشکالی ندارد. البته منافات ندارد که حرمت باشد و حرف‌های علمی هم درست باشد.

عدم منافات قول به حرام با یافته‌های مثبت علم روز

قائلین به قول اول که مطلقاً می‌گویند حرام است، این منافات ندارد در روانشناسی یا جای دیگر بگویند که این اثر را دارد؛ برای اینکه آنچه علم کشف می‌کند، اثر ظاهری و روحی دارد و باینکه اثر خوب دارد، ممکن است اسلام بگوید: قبول ندارم؛ برای اینکه مزاحم با یک مفاسد اشد است. آیه «إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (بقره/۲۱۹) خیلی آیه مهمی است. این آیه شریفه از آیاتی است که در حوزه علوم انسانی و خیلی جاها ملاک مهمی دارد؛ یعنی خطی که این آیه می‌دهد این است که حرمت‌ها و تحریم‌های ما مسابق با منافعی که شما می‌بینید یا علم روانشناسی یا جامعه‌شناسی یا هر چیز دیگر کشف می‌کند نیست.

در علوم سیاسی می‌گویید: برای اینکه جامعه منظم و مرتب باشد باید به آراء مردم متکی بود. مشروعیت به آنجا برمی‌گردد. ممکن است دین بگوید: من این را قبول ندارم. گاهی می‌گوید: شما برداشت شما اشتباه است و این تأثیر



را ندارد. گاهی هم می‌گوید: برداشت شما درست است و من این را نفی نمی‌کنم ولی حقائق بالاتری وجود دارد که اهم از این است و حق این است که مشروعیت به مبادی ولایی برگردد.

عدم کشف مصالح و مفاصد با علم

علم با کارشناسی و نظریه‌ها و نظریات خودش به صورت ظنی معتبر یا اطمینانی و یا قطعی غالباً نمی‌تواند ملاکی باشد که حکمی را کشف کنیم. با اینکه بسیاری از آن‌ها تئوری ظنی غیر معتبر است. این همان قیاس استحصال است. علم محیط بر همه جوانب عالم نیست لذا نمی‌توان از کشف مصالح یا مفاصد توسط علم، استفاده حکم شرعی شود. آیه شریفه اشاره به این دارد و این در حوزه علوم انسانی و سایر علوم خیلی مهم است.

گاهی در روانشناسی و روان‌کاوی و مشاوره و سیاست و جامعه‌شناسی چیزهایی گفته می‌شود که خیلی برای جامعه خوب است و علی‌الاصول نمی‌شود از آن استفاده کرد؛ برای اینکه «إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» است. در مورد مهم‌ترین محرمات که از کبایر است می‌فرماید: «إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا». این آیه مبتنی بر یک قاعده بسیار مهم است و آن قاعده جلوی اینکه ما به‌سادگی، علم و کشفیات عادی بشر را مبنای حکم قرار دهیم می‌گیرد. همان‌طور که جلوی اینکه تجربیات معمولی و ظنیات و حدسیات خودمان را مبنا قرار دهیم را می‌گیرد.

به عبارت دیگر قیاس و استحسان که سابق گفته می‌شد بیشتر ناظر به حدسیات فردی و حالت‌های عادی و طبیعی بوده و نمی‌شود با استحسانات و مصالح مرسله که عناوینی است که در اصول عامه آمده با این‌ها نمی‌شود احکام را کشف کرد؛ اما این استحسان و مسائل مرسله‌ای که در بین قدما مطرح بوده و به آن تأکید داشتند و از محورهای تمایز ما با اهل سنت است، این‌ها بیشتر به یک شق ناظر بوده و آن حدسیات و گمان‌هایی است که در حالت طبیعی و عادی زده می‌شود و یک چیزهایی می‌فهمیم.

علت منشأ حکم نبودن نظریه‌های علمی

می‌خواهیم بگوییم که این شمول به اکثر دارد و این نظریه‌های علمی مادامی‌که در حد یک تئوری است و حتی اگر اطمینانی هم بشود، این نمی‌تواند منشأ حکم شود؛ برای اینکه اولاً خیلی از این نظریه‌ها به حد اطمینان و ظن معتبر هم نمی‌رسد و ظنیات خیلی سستی هستند و یا احتمالیات هستند و درواقع نظریه است. ثانیاً اگر بالاتر هم باشد جواب عام‌تر این است که این‌ها همه می‌توانند از یک زاویه چیزی را اثبات کنند اما هیچ‌وقت نمی‌توانند



بگویند: من حیث المجموع با همه مزاحمت ملاکات روحی و باطنی سرجمع قصه این است که این موسیقی که آرامبخش است و یک نوع استرس را معالجه می‌کند پس این جایز یا مستحب است؛ برای اینکه نوعی اطمینان می‌آورد و شخص را معالجه می‌کند.

انواع استحسان و قیاس

علم نمی‌تواند سرجمع چیزی به دست ما بدهد؛ بنابراین استحسان و مسائل مرسله ای که مطرح بوده و از مواردی است که معرکه تعارض و تفاوت و تمایز فقه شیعه و سنی است دو شق دارد:

- ۱: استحسانات و مسائل مرسله عادی و عرفی که ما داریم و خیلی وقت‌ها در فقه ذهن ما به این سمت می‌رود.
- ۲: استحسانات و مصالح مرسله مبتنی بر نظریه‌های علمی؛ یعنی روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و امثال این‌ها. این قسم دوم همین استحسان است و آیه شریفه «إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» باز شمول دارد و هر دو را می‌گیرد. فرقی نمی‌کند و ملاکش یکی است. رازش هم این است که می‌گوییم: احکام مبتنی بر مصالح و مفاسد است؛ اما مصالح و مفاسدی که ما در مستقلات می‌فهمیم خیلی محدود است. در غالب جاهای دیگر، این مصالح و مفاسد تعارضات و تزاحمات دارد که جمع‌بندی آن دست شارع است.

اگر ما در مسائلی مثل دیه زن و مرد یا سن تکلیف برای دختر، دلیل معتبر قرآنی و روایی داشته باشیم کشفیات علمی نمی‌تواند آن را عوض کند. اگر عوض هم نمی‌کند می‌خواهد حکمی را درست کند، می‌گوییم آن‌هم نمی‌شود و این مبنای علمی قطعی روشنی دارد. اگر کسی در دستگاه شریعت و احکام وارد شود، در بسیاری از جاها از آنچه ابتدا می‌فهمید یا حتی دقت می‌کرد، فاصله می‌گیرد. مگر آنجایی که حکم عقلی مستقل باشد؛ مثل حسن عدل و قبح ظلم، آن‌هم درجایی که مصداقش قطعی باشد؛ زیرا حسن عدل و قبح ظلم به صورت کلی درست است ولی وقتی می‌گوییم: این عدل است یا این ظلم است، آن‌هم دو دفعه معرکه آراء می‌شود و به سادگی نمی‌شود بگوییم این عدل است و این ظلم است.

قواعدی که حکم شرعی می‌سازند

بعضی از احکام مثل تفاوت زن و مرد همیشه هر که ابتدائاً هم نگاه کند، چیزی نیستند که کسی متوجه نشود که جور نیست. در شکل اولی و عادی آن داستان دیگری دارد که ظواهر شرعی مقدم بر فهم‌های عادی و عرفی است.



علوم انسانی و اجتماعی به این سادگی به خاطر این مبنا که گفتیم نمی‌تواند حکم ساز باشد. این اصل است که البته چند استثنا دارد و یکی آنجایی است که در مستقلات عقلیه باشد؛ یعنی حکم عقلی مستقل بوده و مصداقش هم قطعی باشد. تطبیق کبری بر صغری باید ظنی باشد.

دیگری در تشخیص موضوعات است؛ یعنی اینکه این موضوع حکم می‌شود و کارشناسی‌ها در آن اثر دارد. این بخشی از مسائلی است که مظان علوم انسانی و اجتماعی است و اگر به این‌ها توجه نشود ذهن انسان از نظریه‌هایی پر می‌شود که می‌گوید: این کار را درست می‌کند، آموزش و پرورش و جامعه با این درست می‌شود. تا حدی هم ظنیات است و خیلی معتبر نیست. نمی‌شود به سادگی با این، حکم درست کنیم یا حکم را عوض کنیم. اگر قطعی بشود آن وقت قابل تأمل است. اگر محدود است یا اینکه در تشخیص موضوعات است، آن وقت جای خودش را دارد.

عدم انزوای تفکر حوزه‌ای

این یک بحث است که دامنه وسیعی دارد و اجمالی از چند نکته در بحث علوم انسانی گفتیم. درواقع این در حوزه مباحث فلسفه علوم انسانی و اجتماعی با نگاه اسلامی است؛ یعنی باید در مبانی علوم انسانی اسلامی مطرح شود. در علوم انسانی و اجتماعی دو طرف افراط و تفریطی وجود دارد که خیلی باید به آن توجه داشت. معنای رفتن حوزه به سمت این‌ها این است که همه این ابعاد، دست کسانی باشد که با مبانی شریعت آشنا نیستند و این پایان دردناکی دارد. این همان انزوای تفکر حوزه‌ای و اسلامی و دینی در چنین قلمروی است. رفتنش هم بدون ضوابط و قواعد و دقت‌های لازم مضالی دارد که جای خودش است و لذا دقیقاً مثل پیمودن مسیری است که بسیار دشوار و حساس است.

گفتیم که بحث آلات موسیقی جدای از غنا بوده و عموم من وجه است. آنچه امروز اضافه کردیم دو قول است:

۱: قول به این که مطلقاً این‌ها حرام است. کسانی مثل صاحب شرایع و بزرگانی از قدما و در متأخرین مثل آیت‌الله خویی و بزرگانی از این قبیل این نظر را دارند. در بین معاصرین هم به نظرم آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله صافی بر این عقیده هستند.

۲: قول به تفصیل و اینکه استعمال این آلات در موردی که مولد اصوات غنائی باشد حرام است؛ اما اگر مولد اصوات غنائی نیست و از قبیل آنچه در زورخانه و در ورزشگاه و در تنظیم حرکات ورزشی و تشویق‌های جنگی و یا در خواندن سرودهای غیر غنائی که محتوای خیلی خوبی دارد و گاهی متداول است استفاده شود، این قسم حرام



نیست. ظاهر فتاوایی که از مقام معظم رهبری است یا ظاهراً آیت‌الله تبریزی و آیت‌الله مکارم در انوار الفقاهه این بحث را کرده‌اند، قول دوم است. این هم یک بحث که به مقدمات بحث اضافه می‌شود. گفتیم که در این موضوع سی‌الی‌چهل روایت وجود دارد. در وسائل در باب صد و در مستدرک ذیل همین باب سه روایت را خواندیم که روایت اول و دوم شبیه هم بود و روایت سوم مضمون دیگری داشت.

بررسی روایت چهارم در مورد استعمال آلات موسیقی

روایت چهارم: «وَعَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُوسَى بْنِ حَبِيبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: لَا يُقَدِّسُ اللَّهُ أُمَّةً فِيهَا بَرَبُطٌ يَقْعَقُ وَ نَائِيَةٌ تُفَجَّعُ»^۱ امام سجاد (علیه‌السلام) فرمودند که خداوند پاک نمی‌داند امتی را که در آن بربطی است که یققع؛ یعنی صدایی است که تولید می‌کند و نایه‌ی تفجّع. نایه‌ی هم احتمالاً از ادوات باشد. به‌هرحال اشاره به دو تا از ادوات موسیقی می‌کند. این هم روایتی است که ممکن است به آن تمسک شود. این روایت از استفاده از این امور منع می‌کند.

بررسی نکات سندی و دلالتی روایت

بررسی این روایت هم به‌این ترتیب است که اولاً این روایت از نظر سند ضعیف است؛ زیرا سهل دارد که ما سهل را نپذیرفیم و افراد بعدی هم توثیق خاص یا عامی ندارند. چند نفر از این‌ها جزء ضعیف یا مجهول هستند.

نکته اول: استفاده یا عدم استفاده حرمت از لَا يُقَدِّسُ اللَّهُ

از حیث دلالت این است که آیا لَا يُقَدِّسُ اللَّهُ مفید حرمت است یا مرجوحیت را می‌رساند؟ این هم نظیر بحث‌های قبلی است که اطمینان به اینکه لَا يُقَدِّسُ اللَّهُ مفید حرمت و ملازم با حرمت است و از آن می‌شود حرمت را کشف کرد این تا حدی دشوار است. این تعبیری است که هم در محرمات به‌کاررفته است و هم در مرجوحات. وقتی این‌طور باشد نمی‌شود از آن استفاده حرمت کرد حتی اگر به کار هم نرفته باشد، استفاده حرمت یک مقدار دشوار است؛ برای اینکه لَا يُقَدِّسُ اللَّهُ یعنی آن امت را پاک نمی‌داند. تقدس به تنزه از مکروهات هم است و فقط به

^۱ وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۳۱۳



تنزه از محرمات نیست؛ بنابراین روایت چهارم ضعف شدید سندی و ضعف دلالتی دارد. این از کافی نقل شده است و گاهی لن یقدس است.

نکته دوم: اشاره روایت به رسم میان مردم

نکته بعدی که ممکن است کسی با این مناقشه در دلالت کند این است که «لَا يُقَدَّسُ اللَّهُ أُمَّةً فِيهَا بَرِبْتُ يَقْعَعُ» این اشاره به جایی است که در میان مردمی این، رسم و شیوه و سلوک زندگی شده نه آنجایی که یکی دو مورد زده می شود. در مقابلش ممکن است کسی به عکس آن اعتقاد داشته و بگوید: «لَا يُقَدَّسُ اللَّهُ أُمَّةً فِيهَا بَرِبْتُ يَقْعَعُ» ولو یک مورد باشد. لذا احتمال مقابلش هم هست و بین این دو احتمال شاید نشود حتماً به یکی مطمئن شد.

نکته سوم: شمول بر ربط بقیه آلات موسیقی را

نکته سوم در دلالت این روایت این است که ربط در اینجا به عنوان مثال است. هر آلتی از آلات که همین وضع و همین کارکرد را دارد شامل می شود و تصریح به آلتی نمی کند که آن زمان بوده است و یا آلتی که بعداً احداث می شود. در دوره های معاصر ادوات و آلات پیشرفته ای ایجاد شده و همه این ها را می گیرد. ذهن عرفی نمی گوید که ربط خصوصیت دارد؛ بلکه می گوید: آلة الموسيقى و به نحو حقیقه هم می شود و اشاره به آلات خارجی آن زمان هم نیست بلکه هر نوع آلتی که این نقش را داشته باشد ولو از ادوات و آلتی باشد که در ازمنه متأخره پدید می آید؛ مثل اوفوا بالعقود است که عقد ولو عقدی باشد که بعداً درست می شود. ربط یعنی آلت موسیقی و آلت موسیقی هم به نحو قضیه حقیقه است.

س:؟؟؟

ج: حلف به کذب جای حرمت است و «مَنْ يَأْخُذُ لِلضَّعِيفِ حَقَّهُ [مِنْ الْقَوَى]»^۲ می تواند اعم باشد. می خواهیم ببینیم این جمله در مکروه به کاررفته است یا نه؟ اینکه من با این جمله از حرفم بر نمی گردم به خاطر همین است؛ یعنی می گوید: از لَا يُقَدَّسُ نمی شود این را درآورد. اگر در یکجایی در مکروهی به کاررفته باشد مطمئن تر می شویم.

^۲ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۷؛ ص ۳۴۵.



نکته چهارم: آیا مرجوحیت مطلقه است؟

نکته چهارم و بسیار مهم این است که آیا این مرجوحیت مطلقه است ولو در غیر موارد طرب و مجالس طرب و لهو و لعب‌های معهود مثل ورزش به کار رود؟ یا اینکه اطلاق ندارد؟ این هم تردیدی است که وجود دارد و گفتیم بعید نیست که کسی بگوید: اطلاق دارد ولی نکته طرف انصرافش هم به‌هرحال خیلی راحت نیست.

دخالت اوضاع و احوال زمانه در فهم نص و متن

اینجا نکته روش‌شناسی بحث اصولی را بیان می‌کنم که این حاشیه نیست و بحث اصولی مستقل است. دخالت اوضاع و احوال زمانه در فهم نص و متن، امر مهمی است و در هرمنوتیک امروز هم خیلی به این توجه می‌شود. فی‌الجمله این است که ما بارها گفتیم: اصل این است که در فهم متن، اوضاع و احوال؛ مقید و مخصص و مفسر نیست برخلاف لغت آن زمان که مخصص و مفسر است. اگر بخواهید این اصل را نیاورید تمام فقه و شریعت فرومی‌ریزد. این از همان چیزهایی است که در روشن‌فکری‌های جدید مطرح است و مثل این است که مجلسی که قانون می‌گذارد اصل این است که موادی که تصویب می‌کند همه‌چیز را در شرایط و احوال دیده‌اند ولی هر چه می‌خواهد دخالت در قید و مفهوم بکند در خود این لایحه می‌بینند و احياناً اتکا بر لوایح قبلی و بعدی و طرح‌های دیگر می‌کنند.

در شریعت هم این‌طور است؛ مجموعه ائمه (علیهم‌السلام) را ما نور واحد می‌گیریم این حداکثری‌اش است و اعتماد بر قرائن لبی هم می‌شود یعنی قرائنی که چسبیده به متن است و به هر آدم عادی و متعارف که بگوییم این را می‌فهمد اما اگر مثلاً بگوییم که آن شرط و اوضاع و احوال این قانون کار که در مجلس جعل شده این قانون مال اول انقلاب است و الآن یک کارگر می‌تواند بگوید که این قانون را سال شصت و شش شورای انقلاب تصویب کرد و آن وقت هم وقتی بود که این دعاوها و افکار مارکسیستی باقی بود و بنابراین نمی‌شود به بند قانونی اعتماد کرد. هر کس این را بگوید در دادگاه محکوم می‌شود و می‌گویند قانونی که گذاشته‌اند قانون است تا وقتی که نقض نشود.

تشبیه دستگاه شریعت به مجلس قانون‌گذاری

کل دستگاه روایات و شریعت مثل یک مجلس قانون‌گذاری است. بند قانون از شرایط و احوال بریده شده است و جعل قانون است به‌عنوان قانونی که هر چه مقید و مخصص و مفسر می‌خواهد در آن باشد یا در خود این لایحه این



ماده می‌آید یا در مواد دیگری که در این طرح یا لایحه است گنجانده می‌شود یا در لوایح و طرح‌های خود مجلس قانون‌گذاری است که می‌تواند این مقید و مخصص بشود یا اینکه قرائن لبی چسبیده که حالت لفظی دارد یا قرائن عقلی قطعی.

بنابراین جعل قانون به‌عنوان اینکه هرچه مقید و مخصص می‌خواهد در آن باشد یکی از حالات زیر را دارد:
۱: واژه‌ها باید واژه‌های وقت قانون‌گذاری باشد. اگر وقت جعل قانون، واژه‌ها و ادبیات واژه عوض شد معلوم است.

۲: قیود و مخصصاتی که در خود این ماده قانونی است.

۳: مخصصات و مقیداتی که در مجموعه لایحه است.

۴: سایر لوایح و طرح‌ها و مقررات موضوعه‌ای که در همین دستگاه قانون‌گذاری جعل شده است؛ مثلاً در صددسال قانون‌گذاری مجلسی در فلان کشور.

۵: قرائن لبیه و ارتکازاتی که حالت قرینه متصله دارد.

۶: احکام قطعی عقلی.

عین این را در روایات تطبیق دهید:

۱: روایات مقید به الفاظ و واژه‌شناسی مناسب وقت صدور روایت است.

۲: قرائنی که در این فقره آمده است.

۳: قرائنی که در فقرات قبل و بعد آمده و می‌تواند قرینیت داشته باشد.

۴: در مجموعه روایاتی که از این امام و یا سایر ائمه (علیهم‌السلام) صادر شده است؛ مثلاً اینکه از مجموعه قوانینی است که در این دوره از مجلس یا دوره پنجاه سال قبل طرح شده است.

۵: قرائن لبیه عرفیه، عقلایی لبی و ارتکازی که حالت قرینه متصله دارد.

۶: احکام قطعی عقلی؛ اما سایر شرایط می‌گوید: اموری مثل نماز جمعه در زمانی خاص گفته شده یا فلان موضوع در زمانی است که شرایط این‌طور بوده است، این نمی‌شود. این یعنی بند ناف شرایط اوضاع و احوال را بریدن و قانون نمی‌شود. این یک بحث بسیار مهم اصولی است که باید توجه داشت که تتمه‌اش را بعداً بیان می‌کنیم.



نکات تفسیری آیه ۱۸ سوره حشر

آیه ۱۸ سوره حشر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (حشر/۱۸). در این آیه اصول بسیار مهم اخلاقی هست و یک اصل مهم و محوری «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» است. قبل از اینکه نتیجه اخلاقی آن را مطرح کنیم چند نکته در تفسیر آیه بیان می‌کنیم و بعد به آن مطلب می‌پردازیم:

نکته اول: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ» خطاب به مؤمنین دو سه دستور به آن‌ها داده‌شده که دو تا اتَّقُوا اللَّهَ است. دو احتمال اینجا وجود دارد:

۱: «الَّذِينَ آمَنُوا» و «اتَّقُوا اللَّهَ» را دو مرتبه از مراتب ایمان به معنای عام بگیریم.

۲: ایمان و تقوی را همان معنای عامشان بگیریم. واژه‌هایی مثل ایمان و تقوی دو اصطلاح دارند: یک اصطلاح عامی که تمام درجات ایمان مثل احسان و تقوی و اخلاص را می‌گیرد و یک اصطلاح خاص که هر کدام به یک درجه‌ای اشاره می‌کند. در اینجا هر دو را می‌شود بگوییم. درواقع مثل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» (نساء/۱۳۶) است. می‌شود گفت ایمان یک درجه‌ای است و تقوی درجه بالاتر است که شاید اظهر دومی باشد.

در هر حال خطاب به مؤمنین می‌کند و می‌گوید: «اتَّقُوا اللَّهَ» یا تأکید می‌کند همان ایمانی را که دارید حفظش کنید و یا می‌گوید: درجاتش را بالا ببرید. در نهایت این دو معنا اینجا پیدا می‌شود که شاید اظهر این است که به مؤمنین گفته می‌شود به درجه بالاتر بیایید. این یک مطلب که ظاهر آیه شریفه این است که به درجه بالاتر بیایید.

نکته دوم: در این آیه دو «اتَّقُوا اللَّهَ» هست: یک «اتَّقُوا اللَّهَ» که با آن در او یک انگیزه‌ای ایجاد می‌کند برای محاسبه و مراقبه اعمال و نفس و یک «اتَّقُوا اللَّهَ» که بعد از عبور از این مرحله و سلوک در مراقبت نفس است. باز درجات را می‌شمارد که اگر مطلب دوم را بگیریم در آیه اشاره به سه مرتبه و درجه از ایمان به معنای عام می‌شود:

۱: ایمان به عنوان نقطه عزیمت و پایه

۲: ایمان و تقوی به عنوان درجه بالاتری که آدم را به عمق بیشتری در خویش‌شناسی و معرفت نفس و عمل سنجی خود منجر می‌کند.

۳: خدا پرهیزی که بعد از این مرتبه محاسبه و مراقبه نفس با این ترکیبی که اینجا دارد حاصل می‌شود. این درجات سه گانه‌ای است که ما را در این سوره بسیار عظیم و مبارک ترغیب می‌کند و خطاب می‌کند که بیایید؛ مثل



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (آل عمران/۱۰۲) حالا که دارید، بالاتر بیایید: «آمَنُوا آمَنُوا»، «آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»، «وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ مَا قَدَمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ»، «فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ» (مزمّل/۲۰). چیزهایی که ما را به مراتب تشکیکی دعوت می‌کند.

نتیجه نکات آیه

نتیجه این دو مطلب این است که این آیه از آیاتی است که عظمت کار را ترسیم می‌کند و می‌گوید: «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (آل عمران/۱۳۳) شتاب بگیرید. سَارِعُوا هم یعنی درجات را طی بکنید. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره/۱۴۸) یعنی در یکجا متوقف نباشید و دائم در حال شتاب و حرکت باشید. از آن قبیل می‌شود.

نکات «وَلْتَنْتَظِرْ» و بیان التفات

مطلب بعدی در آیه شریفه راجع به «وَلْتَنْتَظِرْ» که فرمان به مراقبت نفس است که از مهم‌ترین تعلیم دین است. این محاسبه نفس و مراقبت بر عمل، محفوف به دو تقوی شد. «وَلْتَنْتَظِرْ» بعد از دو خطاب، دو التفات دارد:

۱: التفات از خطاب به غیبت. دو فرمان مستقیم می‌دهد یعنی خطاب می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» بعد یک دفعه از آن خطاب، التفات به غیبت پیدا می‌شود. «وَلْتَنْتَظِرْ» امر غائب است. متأسفانه معانی و بیان در حوزه‌های ما مثل ادبیات ما که همیشه مکاتب ادبی و معانی بیانی و صرفی و نحوی و بدیعی داشتیم الآن منسی است درحالی که در حوزه‌ها مکتب ساز بود. التفات نکات زیادی می‌تواند افاده کند.

۲: تغییر رویکرد و بیان و التفات دیگر از خصوص مؤمنان به نفس نکره عام است. خطاب قبلی به الَّذِينَ آمَنُوا است؛ ولی وقتی التفات می‌کند در فرمان به مراقبت می‌گوید: «وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ» و نگفته است: وَلِيَنْتَظِرِ الْمُؤْمِنِينَ. اگر وَلِيَنْتَظِرِ الْمُؤْمِنِينَ می‌گفت، این التفات فقط از حضور به غیبت بود؛ اما اینجا علاوه بر این التفات، التفات دیگری وجود دارد: التفات از الَّذِينَ آمَنُوا و مؤمنان به نفس که شامل همه انسان‌ها می‌شود.

اهمیت این التفات‌ها به این است که التفات اول می‌گوید: این امر آن قدر مهم و مشکوک است که مستقیم به شما نمی‌گوییم و غیابش می‌کنیم و التفات دوم می‌گوید که راه سعادت همه بشر این است؛ یعنی سعادت تمامی بشر در گرو «وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ» است. رستگاری تمام انسان‌ها و جنس بشر در گرو این امر است. تعبیر نفس هم نکره آورده است برای اینکه کاملاً شمول را برساند؛ یعنی در مسیر رستگاری و سعادت هیچ قیدی نیست.



علت تعبیر به «نفس» در آیه

علاوه بر این‌ها انسان و ناس هم نیامده است و تعبیر به نفس شده است؛ چون انسان که می‌گوید، کلیت وجود انسان را شامل می‌شود؛ ولی نفس که می‌گوید، سروکارش با قلب و جان آدمی است. آن جان است که اساس وجود شما است و باید متنبه به این قصه باشد.

علت مفعول بی واسطه داشتن «وَلْتَنْظُرْ»

نکته دیگر «مَا قَدَّمْتُ لَعْدَ» است. «وَلْتَنْظُرْ» در اینجا با الی متعدی نشده و مستقیم روی مفعول آمده است. گاهی «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/۲۴) دارد که فاصله‌ای نشان می‌دهد ولی وقتی بدون الی و ادوات جر می‌آید به این معناست که مستقیم و موشکافانه روی «مَا قَدَّمْتُ لَعْدَ» نگاه کند.

نکته دیگر این است که به جای اینکه بگوید وَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ الی عمله و امثال این‌ها می‌گوید: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ لَعْدَ». می‌گوید: عمل مقدمه فردای توست و «مَا قَدَّمْتُ لَعْدَ» هم نفس عمل است. می‌گوید: به خود این عمل نگاه کن. تعبیر قَدَّمْتُ هم می‌گوید یعنی عین آن. این از آیاتی است که تجسم اعمال را گفته‌اند و یکی از آیاتی که مرحوم علاوه و بزرگان برای تجسم اعمال به آن تمسک کرده‌اند این است. یکی دیگر از آیات «مَا عَمِلْتُ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا» (آل عمران/۳۰) است. اینجا می‌فرماید: «مَا قَدَّمْتُ لَعْدَ» یعنی همان‌که انجام می‌دهد روز قیامت همان می‌آید.

نکته تعبیر به «لَعْدَ»

تعبیر بعدی هم لَعْدَ است. برای اینکه خوب نشان بدهد همین‌جا است و فاصله‌ای نیست و نهایتاً ارتباط عمیق دنیا و آخرت را در این اصل نشان می‌دهد. این اصل مهم است که پیوستگی دنیا و آخرت پیوستگی عمیقی که همین آخرت است بعد هم برای اینکه این امر مهم بوده دوباره می‌گوید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ» و برای اینکه ما را به عظمت این کار متوجه کند، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» را می‌گوید. کبرویت خدا و آگاهی خداوند به عمل ما منشأ این است که شما این عمل را خوب پالایش کنید.

این‌ها نکاتی در این آیه شریفه است اما پیامی که آیه به ما می‌دهد و ما در مقام خودسازی باید به آن توجه کنیم همان «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ لَعْدَ» است. این هم بالاینکه ما حرکتیمان را سست بگیریم جمع نمی‌شود. قوام زندگی



ایمانی و اسلامی و حوزه‌ای و دینی ما به این «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» است که همواره بیندیشیم و دائم رصد کنیم و نگاه موشکافانه و عمیق داشته باشیم به آن عام و دنیای درونمان و ببینیم برای فردا چه می‌فرستیم. اینکه اینجا آمدیم و می‌گوییم و می‌شنویم این مقدمه لغد است و چطور این را برای فردا می‌فرستیم. اینکه سخنی می‌گوییم و کاری می‌کنیم و اقدامی انجام می‌دهیم و به سمت فردا می‌رود، نگاه کنیم که چه چیزی فرستاده می‌شود. این آن چیزی است که در سوره حشر آمده که از سور مستحبات است و توصیه شده که شب‌ها قبل از خواب بخوانیم. دنیایی از حقائق توحیدی در این سوره است. مسیر خودشناسی که در این سوره تصویر شده خیلی عجیب است. آنچه آیات می‌گوید با آنچه ما هستیم خیلی فرق دارد و باید واقعاً بیدار بشویم.